

بررسی قواعد فقهی اخذ مالیات حکومتی

سید عبدالحمید ثابت^۱

مصطفی ابراهیمی^۲

چکیده

گستره دخالت دولت در اقتصاد یکی از مباحث چالشی و سابقه‌دار در میان اقتصاددانان است. علی‌رغم مخالفت برخی مکاتب اقتصادی، همانند کلاسیک‌ها با دخالت دولت در اقتصاد برخی وظایف انحصاری دولت مورد اتفاق است که انجام این وظایف نیازمند بودجه است. شیوه‌های مختلفی برای تأمین بودجه دولت وجود دارد که در عصر حاضر مهم‌ترین آن، مالیات است. اگرچه در اقتصاد اسلامی مالیات‌ها به دسته‌های مختلفی تقسیم شده است، همانند جزیه، خراج، قی، انفال، زکات، خمس کفارات و صدقات که دولت اسلامی می‌تواند با دریافت آن‌ها به ارائه خدمات بپردازد؛ اما با توجه به عدم کفایت مالیات‌های اسلامی برای هزینه‌های دولت، دولت‌های اسلامی در کنار جمع‌آوری مالیات‌های اسلامی و صرف آن در موارد تعیین شده، مالیات‌های حکومتی نیز دریافت می‌کنند. حال این سؤال مطرح است که آیا اخذ مالیات‌های متعارف برای دولت اسلامی مشروع است؟ دیدگاه‌های مختلف و متضادی در این زمینه وجود دارد که در این مقاله بررسی شده است. با توجه به اینکه ضرورت برقراری نظم و امنیت در جامعه، توسعه و ترقی در بخش‌های مختلف زندگی، نیازمند ایجاد، بقا و اقتدار حکومت و دولت در رأس اجتماع است، اختیارات حاکم اسلامی از جانب شارع، ضرورت تأمین مصالح اجتماعی عقلاً و انتخاب نهادهای قانون‌گذار از ناحیه خود ملت عرفاً، بیانگر مشروعیت وضع مالیات از جانب دولت اسلامی و دخالت دولت در امور اقتصادی است. لذا مشروعیت مالیات‌های حکومتی را می‌توان با استفاده از قواعد فقهی ولایت حاکم اسلامی، حفظ مصالح جامعه اسلامی، استنباط نمود و برخی از فقها دایره ذکات را گسترش داده و پایه‌های مالیاتی را متعلق زکات دانسته و برخی آن را از موارد اتفاق می‌دانند.

کلیدواژه‌ها: مالیات، احکام اولیه، احکام ثانویه، فقه

۱. استادیار گروه اقتصاد جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران. ایمیل: sah_sabet@yahoo.com

۲. گروه علوم اقتصاد، مجتمع آموزش عالی علوم انسانی، جامعه المصطفی العالمیه، میدان وردک، افغانستان. (عضو هیئت

علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه کاتب، کابل). ایمیل: Ebrahimi1363@yahoo.com



مقدمه

در گذشته هدف از وضع و اخذ مالیات فقط تأمین مالی دولت‌ها بود؛ اما در شرایط فعلی با توجه به نقش دولت در اقتصاد و آثار رفتارهای مالی آن، مالیات یکی از ابزارهای مهم سیاست‌گذاری مالی نیز به حساب می‌آید. در اقتصاد متعارف، جواز اخذ مالیات بر مبنای اثبات ضرورت اقتصادی آن است. اگر از لحاظ اقتصادی تشخیص داده شود که دخالت دولت در برخی امور اقتصادی لازم است و سبب ایجاد رفاه عموم جامعه می‌شود، دولت برای ورود و اقدام در آن عرصه نیازمند منابع مالی است و برای تأمین هزینه‌های خود می‌تواند، از طریق گرفتن مالیات اقدام کند. چون دولت برای ارائه خدمات نیاز به درآمد دارد و از طرفی مالیات نیز یکی از مهم‌ترین راه‌های تأمین هزینه‌های دولت است. بر اساس نظام سرمایه‌داری یا اقتصاد متعارف، کارکردهای دولت وضع و اخذ مالیات را تجویز و توجیه می‌کند.

با توجه به این که در منابع دینی عنوان مالیات نیامده است، اگرچه منابع و جوهی را برای تأمین مخارج دولت اسلامی تحت عناوین انفال، فِی، جزیه، زکات، صدقات و خمس، معین و تصریح کرده است. حال این سؤال ایجاد می‌شود که اخذ مالیات به صورت متعارف «غیر از مالیات منصوص یا جوه شرعی» برای دولت اسلامی، جواز فقهی دارد؟ بر فرض که جواز فقهی داشته باشد، این جواز از چه باب است؟ پاسخ به این سؤالات نیازمند آکاوی دقیق و فنی مباحث فقهی و متون دینی است که در این مقاله به قدر توان صورت گرفته است.

اهمیت و ضرورت مسئله: انسان موجود اجتماعی است و برای تأمین نیازمندی‌هایش باید در اجتماع زندگی کند و جامعه برای ایجاد نظم، دوام و بقا ناگزیر از تشکیل دولت است. از نظر عقلایی ضرورت وجود دولت برای هر قشر و جامعه‌ای بدیهی است. از طرفی دولت برای انجام وظایفش نیازمند نیرو، امکانات و از جمله منابع مالی است. دولت‌ها برای انجام امور اجرایی و تولید کالاهای عمومی از قبیل بهداشت، سلامت، امنیت و یا خدمات خصوصی مانند آموزش، نیازمند درآمد است. به هر میزان که دولت خدمات بیشتر و بهتری ارائه کند، به درآمد بیشتری هم نیاز دارد.



از گذشته‌های دور تا عصر حاضر مالیات، مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع تأمین بودجه دولت بوده و هست. به همین خاطر دولت‌ها همواره بر اساس قوانین مصوب، یا صلاح‌دید خودشان، بخشی یا درصدی مشخصی از دارایی‌ها یا درآمدهای افراد جامعه را تحت عنوان مالیات می‌گیرد. بنابراین اهمیت و ضرورت بحث و بررسی از کم و کیف وضع و اخذ مالیات توسط حکومت خصوصاً در این دوره که دولت به‌عنوان یگانه نهاد مسئول تأمین رفاه و امنیت جامعه شناخته می‌شود، بر کسی پوشیده نیست.

توزیع درآمد یکی از مسائل مهم در اقتصاد جوامع است. خصوصاً اقتصاد اسلامی که بر اساس آموزه‌های وحیانی اعتقاد دارد که مشکل اقتصاد از ناحیه کمبود منابع نیست چون خداوند منابع را به‌اندازه کافی آفریده و در اختیار بشر قرار داده است، مشکل عمده در عدم توانایی بهره‌برداری و توزیع درآمد است. با توجه به اینکه مالیات‌های منصوص یا وجوهات شرعی و کمک‌های داوطلبانه افراد ثروتمند، در شرایط حاضر نمی‌تواند فاصله زیاد بین اغنیا و فقرا در سطح جامعه را کاهش دهد و از سوی دیگر تعداد کمک‌کننده‌های تبرعی نیز به‌اندازه‌ای نیست که قادر به حل معضل توزیع درآمد باشد. لذا مالیات‌های دولتی یا حکومتی علاوه بر تأمین هزینه‌های دولت، به‌عنوان یک ابزار مهم برای سیاست‌گذاری در جهت توزیع درآمد نیز کاربرد دارد؛ اما مالیات‌های حکومتی یا دولتی علی‌رغم اهمیتی که دارد مشروعیت آن از لحاظ فقهی جای سؤال دارد که در صورت عدم اثبات فقهی آن تصرف در مال غیر و اکل مال به باطل خواهد بود. بنابراین لازم است که با استفاده از قواعد فقهی آن را بررسی نمود.

پیشینه بحث: مالیات از جمله موضوعاتی است که ادبیات دیرینه دارد؛ زیرا هم‌زاد با وجود و تأسیس حاکمیت و دولت در جوامع بشری، به انحاء و اقسام مختلف مطرح بوده است. از آنجا که موضوع بحث در این مقاله مالیات به‌صورت مستقیم نیست، بلکه قواعد فقهی گرفتن مالیات است. لذا به پیشینه بحث مالیات خارج از فقه اشاره‌ای نمی‌شود. در فقه نیز دو نوع مالیات می‌تواند مطرح باشد؛ یکی درآمدهایی



که در عصر رسالت شخص پیامبر^(ص) اسلام بر اساس وحی یا صلاح دید خودشان و بعد از آن خلفاً خصوصاً دوره پنج سال حکومت حضرت علی^(ع) برای اداره جامعه و دولت اسلامی از افراد دریافت می‌کردند. در اصطلاح فقهی از آن‌ها به عنوان زکات، خمس، فقی، انفال، جزیه و خراج نامبرده می‌شود. دوم بحث از مالیات مصطلح در اقتصاد متعارف، یا جوهی بلاعوضی که در زمان حاضر دولت‌ها از مردم در قبال ارائه خدمات دریافت می‌کنند.

بحث از مالیات اسلامی یا جوه منصوص، قدمت دیرینه در مباحث فقهی شیعه و سنی دارد. فقهای قدیم و جدید بلااستثنا مباحث مالیات اسلامی را تحت عناوین زکات، خمس، انفال، جزیه، فقی و خراج مطرح نموده‌اند؛ مانند ابوجعفر کلینی «متوفی ۳۲۹ق»، احمد بن محمد برقی «متوفی ۲۸۰ق»، اشعری قمی «متوفی قرن ۳ق»، شیخ صدوق «متوفی ۳۸۱ق»، شیخ مفید، شیخ طوسی «متوفی ۴۶۰ق» و سایر فقها از قدیم تا عصر حاضر در کتاب‌ها و رساله‌های علمی‌شان بحث از شرایط وجوب و نحوه مصرف آن‌ها را آورده است؛ اما بررسی ابعاد فقهی مالیات مصطلح در اقتصاد متعارف، موضوع نسبتاً جدیدی است که در میان فقها و دانشمندان اسلامی راجع به آن مجموعه‌ای از تحقیقات و نظریه‌های متفاوت وجود دارد. به عنوان نمونه می‌توان از کتاب فقه الزکات قرضاوی نامبرد که یکی از منابع مهم مباحث فقهی مالیات در فقه غیر شیعه به حساب می‌آید و بحث گسترده‌ای را در زمینه مباحث فقهی مالیات مطرح کرده است. کتاب‌های دیگری که در این زمینه قابل ذکر است عبارتند از فقه الاقتصاد الاسلامی از یوسف کمال محمد، کتاب الاموال از ابو عبید، کتاب الخراج از ابو یوسف. در فقه شیعه از جمله کتاب‌هایی که می‌توان به آن اشاره کرد، عبارتند از کتاب الخمس و الانفال، کتاب الزکات و کتاب ولایت فقیه جلد سوم، از آیت الله منتظری، کتاب کشف الاسرار امام خمینی و کتاب الزکات شیخ انصاری و سایر کتاب‌ها، پایان نامه‌ها و مقالات که در این زمینه موجود است. تحقیقات جدیدی که در مورد مشروعیت مالیات‌های حکومتی انجام شده است را می‌توان به صورت ذیل ذکر نمود:



زرگوش نسب و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مبانی فقهی مالیات‌های غیرثابت» مالیات‌های موجود را به مالیات ثابت و مالیات‌های غیرثابت تقسیم می‌کند. مالیات‌های ثابت مالیات‌های دینی است که مشروعیت آن در نصوص دینی ثابت شده است همانند زکات، جزیه، خراج و فیه است و مالیات‌های غیرثابت همان مالیات‌هایی است که دولت‌ها متناسب با شرایط روز، آن را وضع می‌کند. در این مقاله مشروعیت مالیات‌های غیرثابت نه تنها جایز، بلکه در شرایطی واجب دانسته شده است.

موحدی بکنظر و رضایی (۱۳۹۱) در مقاله ارتباط وجوهات شرعی و مالیات‌های حکومتی در الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی، ارتباط مالیات‌های دینی و مالیات حکومتی را بررسی نموده و چنین نتیجه می‌گیرند که اگر تغییر رویکرد نظام مالیاتی از اینکه مالیات‌های حکومتی حکم اولیه تلقی شوند به سمت کمک گرفتن از وجوهات شرعی به عنوان حکم اولیه حرکت کند می‌توان مشکل پرداخته‌ای دوگانه را با الحاق برخی قوانین و همگرا کردن سایر قوانین مالیاتی حل کرد؛ اما با توجه به نگاه واحدی که اصل را پرداخت وجوهات شرعی می‌داند و در صورت عدم کفایت، مالیات‌های حکومتی را به عنوان حکم ثانویه تجویز می‌کند، می‌توان پرداخت‌کننده خمس را پرداخت‌کننده اصلی دانست. در واقع کسی که وجوهات شرعی خود را پرداخت می‌کند، بنا به مبلغ پرداختی، سهم خود از تأمین هزینه‌های حکومت اسلامی پرداخت کرده است. حال در این وضعیت چرا باید فشار مالی اضافی ناشی از وضع مالیات‌های حکومتی تحت عنوان احکام ثانویه را که به جهت کمبود وجوهات شرعی حاصل از عدم پرداخت خمس و زکات عده‌ای پیش می‌آید، افراد متدین و مقید به پرداخت وجوهات جامعه اسلامی تحمل کنند.

توکلی و همکاران (۲۰۲۰) در مقاله تبیین جایگاه حکومتی مالیات در فقه سیاسی امامیه، با توجه به ضرورت حکومت اسلامی به اخذ مالیات نه تنها دریافت آن را جایز می‌داند، بلکه برای پرداخت‌کنندگان آن همانند پرداخت‌کننده مالیات‌های دینی ثواب اخروی قائل است.

۱. مفاهیم و اصطلاحات

قبل از وارد شدن به مبانی نظری و بررسی اقوال و استدلال‌ها، لازم است نکاتی به‌منظور روشن شدن موضوع و جهت‌گیری بحث ذکر شود.

۱-۱. مالیات

مالیات وجوهی است که مردم یا بنگاه‌های اقتصادی بر اساس قانون، ملزم به پرداخت آن به دولت هستند. (توکلی، ۲۰۲۰: ۲۰۰) مالیات پرداخت بلاعوض است؛ اگرچه دولت یا حکومت نیز یکسری خدمات عام‌المنفعه برای همه ارائه می‌کند، ولی نمی‌توان به‌صورت مشخص گفت این خدمات عوض مالیات باشد. چون اولاً معلوم نیست که مالیات آن‌ها دقیقاً برای ایجاد همان کالاها و خدماتی هزینه شود که مالیات‌دهندگان از آن استفاده می‌کنند و ثانیاً نمی‌توان تعیین کرد که فرد یا بنگاهی که مقدار معین مالیات به دولت می‌پردازد، در قبال آنچه مقدار از خدمات دولت باید بهره‌مند باشد.

لذا این خدمات از طرف دولت رایگان برای همه عرضه می‌گردد و مالیات را هم یک پرداختی بلاعوض در نظر می‌گیرند. موضوع بحث در این مقاله مالیاتی به همین معنا است که آن را تحت عنوان مالیات یا مالیات حکومتی نام می‌بریم، در مقابل مالیات منصوص یا وجوهات شرعی که در فقه دارایی قوانین و مقررات خاص است.

۲-۱. حکم اولی

حکمی است که اولاً برای ذات موضوع از جانب شارع جعل شده، بدون در نظر گرفتن ملاحظات و عوارضی بیرونی که بعداً در خارج ممکن است بر آن عارض گردد. (هیثم هلال، ۲۰۰۳: ۱۳۱) مانند وجوب برای نماز یا حرمت برای قتل نفس محترمه.

۳-۱. حکم ثانوی

حکمی است که با در نظر گرفتن عوارض بیرون از ذات موضوع آن، جعل می‌شود؛ مانند جعل وجوب برای حرفه‌ها و صنایع که بقا زندگی نوع بشر به آن وابسته است



و البته وجوبش وجوب کفایی است. (همان) مثلاً ذات موضوع طبابت در جامعه، هیچ‌گونه الزام و وجوبی ندارد؛ اما به لحاظ ضرورت اجتماعی آن، وجوب کفایی پیدا می‌کند.

۱-۴. مصلحت

مراد از مصلحت جلب منفعت یا دفع مفسده است. بنابراین مصلحت شرعی عبارت است از منفعتی که شارع حکیم برای بندگانش خواسته است. (زحیلی، ۱۳۸۸: ۸۱)

۱-۵. ضرورت

ضرورت اینجا به معنای نیاز و احتیاج انسان است که به بالاترین حد ممکن برسد. (همان) البته واضح است که مصلحت و ضرورت همان‌گونه که به لحاظ فردی در نظر گرفته می‌شود، در قالب جمعی و جامعه نیز تحقق پیدا می‌کند. جواز اخذ مالیات بر اساس مصلحت یا ضرورت از مصادیق مصالح و ضرورت جمعی است.

۶-۶. قواعد فقهی

قواعد فقهی به معنای احکام کلی است که در همه ابواب گوناگون فقه جاری است و منشأ استنباط احکام جزئی می‌گردد. (مکارم شیرازی، بی تا، ۱: ۲۳) قواعد فقهی و قواعد اصولی شباهت‌هایی دارد که در برخی موارد ممکن است با یکدیگر خلط گردد؛ اما فقها تفاوت‌هایی قائل است از جمله شیخ انصاری معتقد است که قاعده فقهی قاعده‌ای است که اجرای آن میان مجتهد و مقلد مشترک است، برخلاف قاعده اصولی که مختص به مجتهد است. (انصاری، بی تا، ۲: ۵۴۴) و برخی دیگر از فقها قاعده فقهی را در مقابل مسائل اصولی قرار می‌دهند و می‌گویند مسئله اصولی فقط برای استنتاج حکم کلی صلاحیت دارد، برخلاف قاعده فقهی که صلاحیت استنتاج حکم جزئی را دارد. (ولایی، ۱۳۸۷: ۲۳۲)

فقهای اسلامی برای استفاده از قواعد فقهی در استنباط احکام تلاش کرده‌اند که آن را دسته‌بندی نمایند. لذا آن را چند نوع تقسیم کرده‌اند که به شرح ذیل است:

۱. قواعدی که اختصاص به باب خاصی از فقه ندارد، بلکه در تمامی ابواب فقهی جاری

- است، مگر مانعی در کار باشد؛ مثل قاعده لاضرر و قاعده لاجرح. این گروه از قواعد فقهی، قواعد عامه نامیده می‌شود.
۲. قواعدی که مختص ابواب معاملات به معنای خاص آن است و در غیر این ابواب جاری نمی‌شود؛ مانند قاعده تلف در زمان خیار و قاعده ما یضمن و ما لایضمن و قاعده عدم ضمان امین و امثال آن.
۳. قواعدی که مختص ابواب عبادات است؛ مثل قاعده لاتعداد و قاعده تجاوز و فراغ، بنابر قول معروف و امثال آن.
۴. قواعدی که در ابواب معاملات به معنای عام معاملات جاری می‌شود؛ مانند قاعده طهارت و امثال آن.
۵. قواعدی که برای کشف موضوعات خارجی که در ادله احکام واقع شده، ایجاد شده‌اند؛ مثل حجیت بیّنه و حجیت قول ذی الید و کافی بودن یا نبودن قول یک عادل در موضوعات. این قواعد همانند اماراتی است که در باب احکام به آن‌ها استناد می‌شود و فرق بین این دو این است که آن امارات برای کشف احکام کلی ایجاد شده و این قواعد فقهی برای کشف موضوعات.

۲. نظریه‌های فقهی مطرح شده درباره مالیات

فقها در مورد جواز و عدم جواز اخذ مالیات، علاوه بر مالیات اسلامی، توسط حاکم اسلامی نظریه‌های مختلفی ارائه داده‌اند. ما در اینجا به صورت کلی در دو نظریه، تحت عنوان مخالفین و موافقین فقهی مالیات، دسته‌بندی و به آن اشاره می‌کنیم.

۲-۱. مخالفان فقهی مالیات و نقد آنان

مالیات به معنای مصطلح آن در اقتصاد متعارف، به صورت مستقل و جداگانه، در منابع فقهی نیامده است. لذا بفرض وجود دولت اسلامی در زمان غیبت، بحث نظری جواز و عدم جواز آن را باید در ضمن مباحث از وجوهات شرعی که از شئون مالی حکومت اسلامی است، جستجو نماییم. گروهی از فقها منابع مالی دولت اسلامی را منحصر در مالیات اسلامی و سایر منابع که برای حکومت اختصاص داده



شده است، می‌داند. (آذری قمی، بی تا: ۵۰) به همین خاطر با اخذ مالیات از طرف حکومت مخالف است. (قرضاوی، ۱۴۱۴، ۲: ۱۱۵۱) منشأ و دلیل مخالفتشان برخی روایات و قواعد فقهی است که در ادامه تحت عنوان ادله مخالفین بررسی و نقد می‌شود:

۱. یکی از دلیل‌هایی که برای عدم مشروعیت مالیات به آن استناد کرده‌اند، انحصار حقوق مالی به زکات، از دیدگاه مشهور فقها است. (همان) بر مبنای این استدلال صاحبان مال تنها ملزم به پرداختن زکات است و چیزی بیشتر از آن بر عهده آنها نیست. لذا حکومت حق ندارد مالیاتی فراتر از زکات بر آنها وضع کند.

اولاً به نظر می‌رسد که نفس استدلال «حقوق مالی فقط منحصر در زکات است» خود مصادره به مطلوب و «عین مدعا را دلیل قرار دادن» باشد. چون فقها در این مسئله که آیا حقوق مالی منحصر در زکات است یا نه، اختلاف نظر دارند. برخی بر عدم انحصار حقوق مالی در زکات ادعای اجماع کرده است. (قرضاوی، ۱۴۱۴، ۲: ۱۱۵۵) ثانیاً حداکثر مطالبی را که این استدلال ثابت می‌کند این است که بعد از پرداختن زکات به لحاظ شرعی حقی بر ذمه صاحب مال نمی‌ماند؛ یعنی ذمه او بری و چیزی به عهده اش نیست. اثبات این مطلب منافات با وضع مالیات جدید در صورت صلاح دید از ناحیه حاکم اسلامی ندارد. همان‌گونه که حضرت علی^(ع) در دوران حکومتش بر اسب که از موارد نه‌گانه زکات نیست، زکات بست (حر عاملی، ۱۴۱۴، ۹: ۷۷) یا وضع خمس بر طلا و نقره‌ای که یک سال بر آنها بگذرد، توسط امام جواد^(ع) فقط برای مدت یک سال، (همان: ۵۰۲) گواه بر این مسئله است.

۲. احترام مالکیت شخصی و سلطه بر اموال، از قواعد مسلم فقهی است. طبق این قاعده مال و ثروت افراد، مربوط خود آنها است و کسی حق ندارد بدون اذن و رضایت آنان در آن تصرف یا آن را تصاحب کند. هیچ شخص یا نهادی نمی‌تواند سلطنت آنان را بر اموالشان محدود سازد. این قاعده بر پایه قرآن، بنای عقلا، روایات و اجماع استوار است. (بای، ۱۳۹۳: ۹۵) برخی بر اساس این قاعده بر نفی اخذ مالیات از جانب حکومت استدلال کرده است. (منتظری، ۱۳۸۵: ۵۸۵)



اگرچند مالکیت شخصی هر مالک نسبت به اموال خودش از مسلمات فقه است؛ اما این قاعده در تنافی با وضع و اخذ مالیات نیست. چون جواز اخذ مالیات از دو حال خارج نیست. یا بر اساس اختیارات حاکم اسلامی و از باب احکام اولیه است. در این صورت می‌توان گفت حاکم اسلامی به اذن شارع مقدس که مالک حقیقی است «التَّبِيءُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب: ۶) و ثبوت تمام ولایت و اختیارات حکومتی پیامبر^(ص) برای حاکم اسلامی (موسوی خمینی، ۱۳۶۳، ۲: ۴۸۹) بر اموال مؤمنین سلطه دارند. طبق این نظریه، سلطه حاکم اسلامی بر اموال مؤمنین مقدم بر سلطه خود آن‌ها است یا به تعبیر دیگر سلطه مالکان در طول سلطه حاکم اسلامی قرار دارد.

یعنی در هر مورد که حاکم اسلامی بر اساس مصالح مسلمین احساس ضرورت و نیاز کند، می‌تواند از اموال مردم در جهت رفع ضرورت و برآورده ساختن مصالح استفاده کند؛ یعنی به اندازه ضرورت و نیاز، از اموال آنان بگیرد. در عصر حاضر یکی از راه‌های دریافت منابع مالی برای دولت اسلامی وضع و اخذ مالیات است. بنابراین دولت اسلامی می‌تواند برای رفع احتیاجات خود از مردم مالیات بگیرد. در کل بر اساس فرض اینکه تمام اختیارات و شئون حکومتی پیامبر اسلام^(ص) برای حاکم اسلامی ثابت باشد و برقرار بودن دولت اسلامی طبق موازین اسلامی در جامعه، عدم تنافی و ضدیت مالکیت شخصی با جواز اخذ مالیات توسط حاکم اسلامی روشن است و نیاز به توضیح ندارد.

اما بنا بر نظریه‌ای که جواز اخذ مالیات را از باب احکام ثانویه و اضطرار می‌داند، بازهم قاعده سلطنت آن را نفی نمی‌کند. چون در این حال بین سلطنت مالک و جواز اخذ مالیات در خارج تراحم رخ می‌دهد. بنا بر حکم اولیه افراد اختیار اموال خود را داشته و حاکمیت آن‌ها بر اموالشان محفوظ، هر نوع تصرف در اموال، منوط به اذن و اجازه از طرف مالک است. از طرفی وقتی حکومت اسلامی ضرورت خاصی را در جامعه احساس کند، شرایط اجتماعی و اقتصادی به گونه‌ای باشد که بدون اخذ مالیات ضرورت رفع و مصالح جامعه تأمین نگردد. در خارج بین احترام گذاشتن



به حق مالکیت شخصی و رفع ضرورت و تأمین مصالح جامعه، تراحم پیش می‌آید که حاکم اسلامی در این صورت با تمسک به قاعده عقلی تقدم اهم که تأمین مصالح جامعه، بر مهم که احترام به حقوق مالکیت فردی باشد، (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۲۴۵) می‌تواند، به اخذ مالیات در حد رفع ضرورت اقدام کند. بنابراین دولت اسلامی حق دارد افراد را به پرداختن مالیات ملزم کند، اگرچه این کار برخلاف رضایت آن‌ها باشد. برخی صاحب‌نظران، اعتقاد دارند که قاعده سلطنت یا احترام اسلام بر مالکیت شخصی هیچ‌گونه منافات با تعلق یکسری حقوق بر اموال برای فقرا و ضعفا ندارد؛ زیرا پیوند دینی و انسانی افراد که عاجز از کسب درآمد و کارکردن است، با افراد توانمند و صاحبان ثروت، از نگاه اسلامی اقتضا دارد که برای این افراد حق بر اموال اغنیا و ثروتمندان باشد. (قرضاوی، ۱۴۱۴، ۲: ۱۱۵۵)

همان‌گونه که از نگاه اسلامی برای افراد بی‌بضاعت حقی در مال اغنیا وجود دارد، جامعه نیز حق در اموال افراد دارد. چون فرد اموالش را از طریق جامعه به دست می‌آورد، (همان) از آنجای که انسان موجود مدنی و اجتماعی است، نیازها و ضرورت‌هایش باعث می‌شود تا در اجتماع زندگی کند و استعدادهایش، از جمله توانایی‌های خودش در زمینه اقتصادی را شکوفا سازد؛ یعنی اگر جامعه‌ای شکل نگیرد و داد و ستد انجام نشود، بدیهی است که فرد به تنهایی قادر نیست در بخش اقتصادی ترقی و پیشرفت داشته باشد تا ازین طریق مال و ثروت به دست آورد. پس جامعه نیز در ایجاد اموال و ثروت فرد به نوعی سهم دارد.

بر اساس این تحلیل نه فقط دولت اسلامی بلکه همه دولت‌ها چه اسلامی و چه دولت‌های منتخب غیر اسلامی به عنوان نماینده جامعه برای حفظ و بقای جامعه یا تأمین مصالح و رفاه افراد جامعه و رفع ضرورت‌های آن حق وضع و اخذ مالیات بر افراد را دارد. در نتیجه این که قاعده سلطنت مالک بر دارایی‌هایش به لحاظ شرعی و عقلی محدودیت‌های دارد و به طور مطلق مانع از جواز اخذ مالیات نیست. بنا بر نظریه که جواز اخذ مالیات را از احکام ثانویه می‌داند، این جواز در حد رفع اضطرار و تأمین نیازهای ضروری است که تشخیص آن‌ها در شرایط مختلف به عهده دولت

اسلامی است، یعنی «الضرورات تقدر بقدرها». برخی از متفکرین اسلامی استدلال کرده است که تأمین مصالح اجتماعی و برقراری امنیت و تبلیغ دین خدا، برای دولت اسلامی واجب است. اگر دولت اسلامی بودجه برای انجام این قبیل کارها نداشته باشد، واجب است که از طریق مالیات هزینه‌های لازم برای انجام امور ضروری را تأمین کند، یعنی اخذ مالیات را به‌عنوان مقدمه واجب، واجب می‌داند. (قرضاوی، ۱۴۱۴، ۲: ۱۱۵۵)

۳. مهم‌ترین دلیلی که برای عدم جواز اخذ مالیات می‌توان به آن استناد نمود، دسته‌ای از روایاتی است که در مذمت عشار وارد شده است. عشار از جمله کسانی هستند مورد لعن خداوند قرار گرفته (مجلسی، بی‌تا، ۷۶: ۳۶۹) و دعایشان اجابت نمی‌شود. (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۴) از امام صادق^(ع) نیز روایت نقل شده که ایشان دستور به مخفی نگه‌داشتن مال از عشار داده است. (مجلسی، بی‌تا، ۹۶: ۷۷) یا امام باقر^(ع) در جواب از پرسش جواز سوگند برنداشتن مال در نزد عشار، می‌فرماید: چنین سوگندی از خرما و شیر حلال تراست. (همان، ۱۰۴: ۲۸۳) مراد از عشار کسانی است که ده یکم یا از ده قسمت یک قسمت اموال را از مردم می‌ستانند؛ اما روشن ساختن این مطلب که عشار، آیا مأموران حکومتی بوده و آغاز آن از چه دوران بوده، یا باجگیران و قطاع‌الطریقان بوده، نیازمند تحقیق تاریخی است که از عهده این مقاله بیرون است.

به‌صورت اجمال می‌توان گفت در صورتی که مراد از واژه عشار، در روایات مأموران حکومتی باشد که مسئولیت جمع‌آوری مالیات یا عشر برای دولت را عهده‌دار بوده، یا خصوص افرادی باشد که امنیت گمرک‌ها را در قدیم به عهده داشته و مخارجشان را از طریق گرفتن عشر از بازرگانان تأمین می‌کرده است. (سعدی، ۱۳۹۲، ۲۷: ۳۶) آنگاه می‌توان برای عدم جواز اخذ مالیات به این روایات استناد نمود. با توجه به مستندات تاریخی، در مجموع از مضمون روایات، این‌گونه فهمیده می‌شود که این روایت‌ها مربوط به وجوهی است که از طرف حکومت‌های غاصب به‌صورت ظالمانه از مردم گرفته می‌شده است. لذا می‌توان گفت که این روایت‌ها از



موضوع بحث ما که جواز اخذ مالیات توسط حکومت اسلامی باشد، خارج است. ما نمی‌توانیم حکم آن را به مالیات‌های که توسط دولت اسلامی گرفته می‌شود، تسری بدهیم. (یوسفی، ۱۳۷۹: ۱۵۷)

۲-۲. موافقان فقهی مالیات

طرفداران اخذ مالیات مشروعیت آن را به یکی از دو طریق اثبات می‌کنند. یکی از طریق ولایت و اختیارات ولی فقیه و حاکم اسلامی، طبق این مبنا چون حاکم اسلامی واجد ولایت و اختیارات حکومتی پیامبر و ائمه معصوم است. (موسوی خمینی، ۱۳۶۳، ۲: ۴۶۷) لذا حق تصرف در اموال افراد را بنا بر اقتضای مصالح جامعه دارد و می‌تواند بر اساس اختیاراتش از جامعه مالیات بگیرد.

بر اساس این نظریه وضع مالیات توسط حاکم اسلامی از احکام اولیه به حساب می‌آید. (لشکری، ۱۳۸۰: ۲۱۳) برخی دیگر مشروعیت مالیات را از باب تراحم می‌دانند، (همان: ۲۱۴) یعنی اینکه حکم اولیه، احترام مال مسلمان و عدم جواز تصرف بدون اذن مالک است؛ اما از طرف دیگر، حفظ مصالح اجتماع که از وظیفه حاکم اسلامی است، نیز واجب است. در صورت تراحم این دو حکم در خارج، بنا بر قاعده عقلی، حکم اهم بر مهم مقدم است. در صورتی که مصلحت فرد با مصلحت اجتماع تراحم پیدا کند، حفظ مصلحت اجتماع، از نگاه اسلام اهم از حفظ مصلحت فرد است. چون اجتماع همین فرد است به علاوه هزاران یا میلیون‌ها فرد دیگر؛ یعنی مصلحت فرد در آنجا هزارها یا میلیون‌ها برابر شده است. (مطهری، ۱۳۸۴، ۲۱: ۲۹۰) طرفداران این نظریه، گستره اختیارات حاکم اسلامی یا ولی فقیه را محدودتر از نظریه قبلی می‌دانند.

بر اساس این تحلیل برخی اعتقاد دارند که تمام برنامه‌ها و مسئولیت‌ها از جانب شارع مقدس تعیین گردیده، حاکم اسلامی فقط مسئولیت اجرای آن را به عهده دارد. حق جعل قانون و تخطی از احکام تعیین شده را ندارد، مگر موارد نادر و استثنای که مشکلات و ضرورت‌هایی در رابطه با اجرای احکام و قوانین معین شده پیش آید. (لشکری، ۱۳۸۰: ۲۱۵) لذا وضع مالیات را از باب احکام ثانویه در راستایی اجرای

احکام و سیاست‌های تعیین شده از جانب شارع می‌دانند. کسانی که وضع مالیات را از قبیل احکام اولیه و جزو اختیارات حاکم اسلامی می‌دانند، برای اثبات مشروعیت آن نیاز به مستندات مستقل ندارند. همان ادله که ضرورت وجود حاکم اسلامی را در زمان غیبت، با دامنه اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و ائمه (ع)، ثابت می‌کنند، برای اثبات مشروعیت وضع مالیات نیز قابل استناد است. (یوسفی، ۱۳۷۹: ۲۷۱) به خاطر گستردگی مباحث این بخش، بررسی این ادله از ظرفیت این مقاله خارج است.

مهم‌ترین دلیل برای اثبات مشروعیت مالیات، طبق نظریه‌ای، حکم ثانویه بودن مالیات، قاعده عقلی تراحم و اضطرار است. چون در نگاه طرفداران این نظریه، منابع مالی دولت اسلامی همان مالیات‌های شرعی است، فقط در صورت کمبود منابع مالی شرعی، حاکم اسلامی اضطراراً مجاز به اخذ مالیات اضافه بر وجوهات شرعیه از مردم است. (رضایی دوانی، ۱۳۸۹: ۱۵۰) طرفداران جواز اخذ مالیات، برای اثبات آن، مستندات فقهی دیگری را نیز ذکر کرده‌اند. از قبیل گسترش متعلق زکات، انفاق، اختیارات حاکم اسلامی در منطقه الفراغ و منتخب بودن وضع کنندگان مالیات از جانب مردم که باعث تعهد مردم نسبت به مصوبات آن‌ها است و سایر ادله. (همان)

نتیجه‌گیری

از بررسی نظریه‌های مخالفین و موافقین مشروعیت مالیات و ادله هرکدام تا اینجا، به این نتایج ذیل می‌رسیم:

ادله و مستندات فقهی که برای عدم مشروعیت اخذ مالیات توسط دولت اسلامی مطرح شد، توان اثبات این نظریه را نداشته و مخدوش است؛ زیرا تغییر شرایط اقتصادی جوامع و نقش دولت‌ها نسبت به گذشته، اهمیت مالیات در عصر حاضر را به‌عنوان یکی از بهترین ابزار سیاست‌گذاری دولت‌ها برای توسعه و ترقی اقتصادی جوامع، دوچندان کرده است. درگذشته مالیات به‌عنوان یکی از راه‌ها تأمین مخارج مصرفی دولت‌ها مطرح بود؛ اما فعلاً بهترین راه برای تأمین سرمایه‌های دولت برای



انجام خدمات عمومی، زیربنایی و توسعه اقتصادی است.

محدود بودن موارد وجوهات شرعی از یک سو و تغییر کالاهای سرمایه‌ای در جوامع امروزی از طرف دیگر و نیز افزایش نیازهای جامعه در بخش‌های مختلف، همگی عوامل و مؤیداتی است که ناکافی بودن، شواهد و استدلال‌های عدم مشروعیت مالیات را بیشتر روشن می‌سازد.

اگرچه درباره مشروعیت مالیات‌های حکومتی دلیل خاص از روایات وجود ندارد؛ اما با توجه به ادله نقلی و عقلی، ضرورتی تشکیل و بقای دولت اسلامی در جامعه، تمسک به سیره حکومتی پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) در صدر اسلام و در نظر گرفتن مسؤولیت‌های دولت اسلامی در زمان فعلی با توجه به تغییرات شرایط، مطالبات و نحوه زندگی در جوامع امروزی، به طور اجمال می‌توان گفت که در اصل مشروعیت اخذ مالیات جایی تردید نیست؛ اما این که مالیات بر چه پایه وضع شود و به چه میزان باشد، تابع شرایط اقتصادی و تشخیص مصالح جامعه توسط دولت اسلامی است که در هر برهه‌ای از زمان و مکان می‌تواند متغیر باشد. در کل می‌توان گفت که حفظ نظم، تأمین مصلحت و رفع ضرورت، در اجتماع عوامل مهم در توجیه مشروعیت مالیات است.

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. آذری قمی، احمد، (بی تا)، مالیات و احکام آن، مجله نور علم، شماره ۱۱.
۲. بای، حسینعلی، (۱۳۹۳)، قواعد فقهی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳. توکلی، احمدرضا، امینی، حسینعلی، راعی، مسعود، (۲۰۲۰)، تبیین جایگاه حکومتی مالیات در فقه سیاسی شیعه، پژوهشنامه مذاهب اسلامی، دوره ۶ شماره ۱۲.
۴. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۳)، ولایت فقیه، قم: اسرا.
۵. حر العاملی، محمد بن الحسن، (۱۴۱۴ق)، تفصیل وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البيت.



۶. رضایی دوانی، مجید، (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر مالیه عمومی در اسلام، تهران: نشر سمت.
۷. زحیلی، وهبه، (۱۳۸۸)، نظریه ضرورت در فقه اسلامی، (ترجمه: حسین صابری)، قم: دفتر تبلیغات.
۸. زرگوش نسب، عبدالجبار، علی محمدی، طاهر و غیبی، سیده معصومه، (۱۳۹۳)، بررسی مبانی فقهی مالیات‌های غیرثابت، پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی دور ۱۱ شماره ۳۸.
۹. سعدی، حسین علی، (۱۳۹۲)، مبانی اخذ مالیات‌های گمرک، پژوهشنامه حقوق اسلامی، شماره ۲۷، تابستان.
۱۰. عبداللهی، محمود، (۱۳۷۵)، مبانی فقهی اقتصاد اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. قرضاوی، یوسف، (۱۴۱۴ق)، فقه الزکات، قاهره: مکتبه وهبه.
۱۲. لشکری، علی رضا، (۱۳۸۰)، نظام مالیاتی اسلام، تهران: نشر پایگان.
۱۳. مجلسی، محمد باقر، (بی‌تا)، بحار الانوار، تهران: انتشارات اسلامی.
۱۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۴)، مجموعه آثار، ج ۲۱، تهران: صدرا.
۱۵. منتظری، حسین علی، (۱۳۸۵)، نظام الحکم فی الاسلام، تهران: انتشارات سرایی.
۱۶. موحدی بکنظر، مهدی، رضایی محمد جواد، (۱۳۹۱)، ارتباط وجوهات شرعی و مالیات‌های حکومتی در الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی (دلالت‌هایی برای حل پرداخت دو سویه)، پژوهش نامه مالیات، شماره ۶۳.
۱۷. موسوی خمینی، سید روح‌الله، (۱۳۶۳)، کتاب البیع، قم: اسماعیلیان،
۱۸. ولایی، عیسی، (۱۳۸۷)، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، تهران: نشر نی.
۱۹. هیثم هلال، (۲۰۰۳م)، مصطلح الاصول، بیروت: دار الجبل.
۲۰. یوسفی، احمد علی، (۱۳۷۹)، نظام مالی اسلام، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.